

## رابطه روش حکومتی با فرآیند دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی<sup>۱</sup>

میرقاسم سیدین زاده

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی در اسلام، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی  
mynewdesktop@gmail.com

منصور انصاری

استادیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی  
(نویسنده مسئول)  
m.ansari51@gmail.com

### چکیده

اساساً یکی از دغدغه‌های اصلی جامعه بشری به‌ویژه برخی روشنفکران و فیلسوفان مهم و خصوصاً در عصر جدید، مسأله دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی بوده است؛ چراکه اول، دموکراسی مؤثرترین سیستم رسیدن به تعادل و تنها نظم متضمن کمترین بدی است و دوم، به تعبیر آلفرد اسمیت «همه نارسایی‌های دموکراسی را می‌توان با دموکراسی بیشتر درمان کرد». با این حال میزان و درصد نارسایی‌ها و نقص‌ها در همه کشورهای یکسان نیست، به همین دلیل می‌بایست به لحاظ تحلیلی میان نظام‌هایی که همه شروط دموکراسی را به میزان زیادی محقق ساخته‌اند (نظام‌های دموکراتیک)، نظام‌هایی که برخی از شروط دموکراسی را تحقق بخشیده‌اند (نظام‌های هیبریدی) و نظام‌هایی که گاهی حتی واجد شروط حداقلی دموکراسی نیستند (نظام‌های غیر دموکراتیک) تمایز قائل شد.

هر یک از این روش‌های حکومتی رابطه‌ای مستقیم و یا غیرمستقیم با فرآیند دموکراتیزاسیون و تحکیم دموکراسی دارند. در اصل، مسأله و پرسش اصلی در این پژوهش هم به تبیین و توضیح رابطه «روش حکومتی» با «فرآیند دموکراسی سازی و تحکیم دموکراسی» برمی‌گردد (مسأله و پرسش). نیل به این هدف به کمک روش «توصیفی - تحلیلی» و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و دیجیتالی دنبال می‌شود (روش).

به نظر می‌رسد از میان مدل‌های مختلف دموکراسی، «دموکراسی حداکثری» بیشترین تأثیرگذاری مثبت در «فرآیند دموکراسی سازی و تحکیم» دارد و به مدل آرمانی و ایده‌آل نظم دموکراتیک نزدیک‌تر است؛ مراتب بعدی به دموکراسی‌های حداقلی و هیبریدی تعلق دارد (یافته).  
**کلیدواژه‌ها:** دموکراسی، دموکراسی سازی، تحکیم دموکراسی، دموکراسی هیبریدی، دموکراسی حداقلی، دموکراسی حداکثری

## مقدمه

هرچند تقریباً در طی یک قرن اخیر به صورت عام چنین پذیرفته شده که دموکراسی تنها شیوه زیستی منطبق با اصل «انسان بودن» آدمیان است و می‌تواند به تحقق ارزش‌ها و کرامت‌های وجودی انسان‌ها کمک کند. با این حال، هنگام بحث درباره دموکراسی سؤالات زیادی وجود دارند که می‌توانند نخست، در این اصل تردید ایجاد کنند که دموکراسی در معنای عام آن تنها شیوه زیست منطبق با انسانیت است؛ دوم، مدل‌های دموکراسی حاکم را به نسبت زیاد مغایر با دموکراسی راستین کشف کنند. این سؤالات می‌توانند بدین قرار باشند:

آیا رهبران سیاسی رویه دموکراتیک را دنبال می‌کنند؟

آیا مشارکت سیاسی واقعی محقق می‌شود؟

آیا «حاکمیت قانون» برقرار است و آیا یک دستگاه قضایی مستقل وجود دارد؟

آیا رسانه‌ها آزاد و بی‌طرف هستند؟

آیا دموکراسی درونی در احزاب سیاسی رعایت می‌شود؟

آیا بوروکراسی دولتی کارآمد وجود دارد؟

آیا در توزیع درآمد انصاف وجود دارد؟ و...

متأثر از همین سؤالات و چالش‌های نظام‌های دموکراتیک، در بررسی انواع روش‌های حکومتی به لحاظ تحلیلی باید میان نظام‌هایی که همه شروط دموکراسی را به میزان زیادی محقق ساخته‌اند، نظام‌هایی که برخی از موازین دموکراتیک را رعایت می‌کنند و نظام‌هایی که گاهی حتی واجد شرایط حداقلی دموکراسی نیز نیستند، تمایز قائل شد. در این راستا سه نوع روش حکومتی با زیرمجموعه‌هایشان قابل استخراج است:

۱. دموکراتیک: شامل الف) حداکثری [مستقیم، مشارکتی، توافقی، مشورتی، انجمنی و...؛ ب) حداقلی [اکثریتی، نمایندگی، لیبرال و ...]

۲. هیبریدی: [شبه اقتدارگرا، تفویضی، شبه دموکراسی، اقتدارگرای رقابتی و...]

۳. غیر دموکراتیک: [اقتدارگرا، استبدادی، توتالیتر، فاشیستی و ...].

تصویر ذیل وضعیت گستره و حاکمیت مدل‌های حکومتی مختلف را در سطح جهان نمایش می‌دهد:



نگارندگان مقاله مدعی هستند که از میان انواع رژیم‌های نام برده، تنها در دموکراسی‌های حداکثری فرایند دموکراسی‌سازی به صورت موفقیت‌آمیز سپرده شده و تحکیم دموکراسی به نسبت زیاد محقق شده است. در دیگر مدل‌های حکومتی فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی با موانع و چالش‌های زیادی مواجه هستند. منظور از «تحکیم» طبق تعریف خوان لینز و آلفرد استپان در کتاب مسائل گذار و تحکیم دموکراتیک (۱۹۹۶)، «موقعیتی سیاسی است که در آن از سوی عاملان سیاسی پذیرفته شود که دموکراسی «تنها بازی در شهر» بوده و مردم نیز باور داشته باشند که دموکراسی مطلوب‌ترین شیوه حکومت است»<sup>۱</sup>. تا چنین شود و تداوم یابد، نخست، حکومت دموکراتیک باید در خصوص سه جنبه «رفتاری»، «نگرشی» و «قانونی»<sup>۲</sup> تحکیم شود؛ دوم، دولت در دموکراسی‌های تحکیم یافته باید در ارتباط متقابل با پنج عرصه مرتبط با هم و تقویت‌کننده یکدیگر قرار گیرد: ۱. جامعه مدنی آزاد؛ ۲. جامعه سیاسی خودمختار (در تمایز با جامعه مدنی و به عنوان مکمل یکدیگر)؛ ۳. حاکمیت قانون؛ ۴. بوروکراسی دولتی کارآمد و ۵. جامعه اقتصادی (در معنای «بازار نهادینه شده» و نه صرفاً بازار سرمایه‌داری). (Linz 1996: 5-15) به طور کلی منظور از تحکیم دموکراسی تثبیت و پابرجا شدن و مصونیت قواعد، رویه‌ها، نهادها

۱. این تعریف از جانب نظریه‌پردازان مهم دیگر از جمله آدام پروزیسکی و لری دایاموند هم ارائه شده است.  
 ۲. لئوناردو مورلینو معتقد است منظور از فرایند تحکیم دموکراسی، دورانی است که پس از تصویب قانون اساسی دموکراتیک آغاز می‌شود (بشیریه ۱۳۸۶: ۸۵).

و ارزش‌های دموکراتیک به‌ویژه مشارکت و رقابت سیاسی در درازمدت است. در دموکراسی تحکیم یافته همه گروه‌های سیاسی مهم نهادهای سیاسی را پذیرفته و از قواعد بازی دموکراتیک پیروی می‌کنند (بشیریه ۱۳۸۶: ۱۵۰).

### روش توصیفی - تحلیلی

اصولاً در پژوهش‌های توصیفی - تحلیلی تلاش می‌شود وضع موجود یک پدیده، یا اتفاق خاصی بررسی و توصیف شود. امروزه نتایج این پژوهش‌ها کمک شایانی به تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در سطح جامعه دارد. به‌طور کلی، پژوهش‌های توصیفی به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند:

الف) پژوهش توصیفی پنهان‌گر: این نوع پژوهش‌ها به مطالعه ویژگی‌ها و صفات افراد جامعه می‌پردازد.

ب) پژوهش توصیفی موردی یا ژرفانگر: این نوع پژوهش‌ها عبارت‌اند از مطالعه یک مورد یا یک واحد و کاوش عمیق در مورد آن. در واقع در این نوع تحقیقات سعی می‌شود از جهات مختلف هر پدیده یا موضوعی مورد بررسی قرار گیرد. در این نوع پژوهش‌ها موضوعاتی نظیر «سیر تکامل تاریخی، الگوها و مدل‌های حکومتی، ساخت اجتماعی، زبان و فرهنگ، آداب و رسوم و ارزش‌ها، نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاسی، اعتقادات و ارزش‌ها و آداب و رسوم مذهبی و...» مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ج) پژوهش توصیفی تحلیل محتوا: این نوع پژوهش در اصل توصیف عینی و کیفی محتوای مفاهیم به‌صورت نظام‌دار است و می‌توان گفت این نوع پژوهش را بیشتر بر روی متن‌های مکتوب، شفاهی و تصویری در خصوص موضوع خاص انجام می‌گردد. نظیر کتاب‌ها، روزنامه‌ها و مقاله‌ها و... .

در مقاله حاضر، از روش «توصیفی موردی یا ژرفانگر» بهره برده‌ایم؛ به این معنا که سه روش حکومتی شامل «دموکراسی هیبریدی»، «دموکراسی حداقلی» و «دموکراسی حداکثری» جهت ارزیابی و سنجش ارتباطشان با فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی انتخاب و مورد توجه قرار گرفته است.

### ۱. دموکراسی‌های هیبریدی

اصولاً دوره بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (بعد از جنگ سرد سال‌های ۱۹۹۰)

فصل گسترش رژیم‌هایی بود که با عنوان «دموکراسی‌های هیبریدی»<sup>۱</sup> معروف و در کشورهای افریقایی مثل الجزایر، کنیا، موزامبیک، زامبیا و...؛ کشورهای اوراسیایی مانند آلبانی، روسیه، ترکیه، صربستان، اکراین، جمهوری آذربایجان و...؛ کشورهای آسیایی چون مالزی و تایوان، مصر، فیلیپین و کشورهای امریکای لاتین مانند مکزیک، پاراگوئه، برزیل، آرژانتین، پرو و .. نمود واقعی یافته و طی دوره‌هایی شیوه حکومت‌داری اصلی محسوب شدند.

به‌طور کلی رژیم‌های هیبریدی نخست، فرم‌های ناکافی و یا ناقص فرایند دموکراسی‌سازی هستند؛ دوم، در گذار به دموکراسی ناموفق بوده و به تحکیم دست نیافته‌اند؛ سوم، معمولاً قوانین دموکراتیک با حکومت‌داری اقتدارگرایانه ترکیب شده است. برخی از ویژگی‌های مهم دموکراسی‌های هیبریدی بدین ترتیب هستند:

### ترکیب دموکراسی و اقتدارگرایی

نظام‌های هیبریدی، معمولاً شکل و فرمی دموکراتیک و محتوایی تمامیت‌خواه دارند؛ بدین ترتیب که برخی از اصول و ارکان ظاهری دموکراسی نظیر برگزاری انتخابات و رقابت نخبگان سیاسی رعایت می‌شود، اما در واقع فرایند انتخابات عادلانه و آزادانه نیست و تنها حلقه بسته‌ای از نخبگان برای جابه‌جایی قدرت با هم رقابت می‌کنند و از انتخابات و نهادهای دموکراتیک، همچون ابزاری برای کسب مشروعیت بهره گرفته می‌شود.

### نقش قدرتمند رهبری

نقش مرکزی رهبر سیاسی تا حدی است که او به تجسد دولت بدل می‌شود. در یک کلام رهبر سیاسی [رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر] مرجع اعلامی قانون‌گذاری، ناظر بر اجرای آن است و بنا به مصلحت حق نقض آن را دارد.

### تشریفات بودن قانون اساسی

معمولاً تدابیر ویژه اضطراری و حکم حکومتی می‌تواند هر موقعیتی را به شرایط استثنایی بدل کند و قانون را به حالت تعلیق درآورد. به تعبیر دیگر در نظام‌های هیبریدی، کاربرد قانون اساسی تشریفات و مصلحتی است.

### عدم استقلال نهادها و قوای حکومتی

اساساً نهادها و قوای حکومت تحت سلطه کانون‌های قدرت‌اند و اختیارات و استقلال عمل متعارف در کشورهای دموکراتیک را ندارند، از جمله قوه قضائیه که وابسته، ناقض قانون و زائده‌ای از هسته سخت رژیم است.

### ماهیت ایدئولوژیکی مبهم و مغشوش

معمولاً اصول ایدئولوژیک نظام‌های هیبریدی از لحاظ نظری مغشوش و مبهم است و در عمل نیز به شکلی دلخواه اجرا می‌شود؛ طوری که ابهام نظری و بی‌قاعدگی اجرایی باعث می‌شود ایدئولوژی، به کیش شخصیت پرستی تقلیل یابد. تعهد به نظام حاکم به معنای نزدیکی و وفاداری به افراد و نهادهای قدرتمند آن به‌ویژه رهبری، تلقی می‌گردد.

### عدم استقلال واقعی نهادها و سازمان‌های مدنی

در نظام‌های هیبریدی، نهادها و سازمان‌های مدنی آزادند، ولی در چهارچوب نظارت سخت‌گیرانه و قواعد نانوشته حکومت عمل می‌کنند و جامعه مدنی زنده ولی ضعیف است. ساختار سیاسی تنها به‌قصد تظاهر به دموکراتیک بودن، آزادی بیان چهارچوب‌مندی را برای مخالفان معدودی در نظر می‌گیرد. در این رژیم‌ها، رسانه‌هایی که غیردولتی شناخته می‌شوند، نسبتاً از آزادی عمل بیشتری برخوردارند، ولی تحت کنترل نرم دستگاه‌های نظارتی و امنیتی قرار دارند و گاهی به تریبون تبلیغاتی آنها بدل می‌شوند. در این میان، رسانه‌های اجتماعی نقشی دوگانه دارند. از یک سو، انحصار اطلاع‌رسانی دولت را شکسته و از سوی دیگر، زمینه‌ای بارور برای رشد پوپولیسم پدید آورده و ضعف نهادهای سنتی دولت را در بسیج عمومی جبران می‌کنند.

### حاکم بودن پوپولیسم

در نظام‌های هیبریدی، معمولاً وجود سازوکار انتخابات، امکان گسترده‌ای برای ظهور مداوم «پوپولیسم» پیش‌گذارده و در زمان رقابت‌های انتخاباتی، افکار عمومی را به هیجان می‌آورد. وقتی امید مردم به کارآمدی حکومت کم می‌شود، جریان جدیدی از پوپولیسم به راه می‌افتد؛ به این ترتیب که دولت از طریق برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد و

رقابتی، دوباره موفق می‌شود امید و اعتماد عمومی را برای مدتی نامعلوم مصادره کند و مشروعیت خود را ولو به‌طور نسبی ترمیم نماید.

### اپوزیسیون منفعل و ناکارآمد

معمولاً در نظام‌های هیبریدی، با پدیده آشکار «اپوزیسیون منفعل و ناکارآمد» روبرو هستیم که بیشتر اعضای آن از کارگزاران محبوب دیروز اما رانده شده از کانون قدرت تشکیل می‌شود که در قامت منتقدان و مصلحان ظاهر می‌شوند، اما به نسبت زیادی منفعل و ناکارآمد هستند و در مواقع حساس و ضروری با ساختار سیاسی حاکم سازش می‌کنند و مسیر دموکراسی را به انحراف می‌کشانند.

### اقتصادی سرمایه‌داری رانتی

نظام‌های هیبریدی معمولاً با نوعی اقتصاد سرمایه‌داری رانتی اداره می‌شوند. ثروت به‌صورت بی‌قاعده‌ای میان نخبگان قدیم و جدید نظام سیاسی مدام تقسیم می‌شود. نخبگان جدید از سازوکار قانونی برای دولتی کردن موقت ثروت خصوصی استفاده می‌کنند تا دوباره آن را به سود خود و مشتریانشان خصوصی کنند.

### نگاهی ابزاری و غیرواقعی به قوانین بین‌المللی

رژیم‌های هیبریدی به‌ظاهر به قوانین بین‌المللی احترام می‌گذارند، ولی در عمل رویکردی رندانه، بدبینانه و ریاکارانه به جامعه جهانی دارند. در عین مبارزه با غرب، انزواطلب نیستند. به‌طور جدی، برای برقراری رابطه‌ای هرچند نه مستحکم با کشورهای خارجی می‌کوشند و به دنبال متحدانی از میان رژیم‌های خویشاوند می‌گردند. سیاست داخلی و سیاست خارجی این رژیم‌ها بر رادیکالیسمی عمل‌گرا استوار است، یعنی با آزمون مدام خطوط خطر و سنجش سود و هزینه، خواست یگانه‌سالارانه خود را پیش می‌برند.<sup>۱</sup>

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر راجع به «دموکراسی‌های هیبریدی» رک به مجموعه مقالات:  
- Diamond, Larry Jay, "Thinking about Hybrid Regimes", Journal of Democracy, Volume 13, Number 2, April 2002, pp-21-35.  
- Matthijs, Bogaards, "How to Classify Hybrid Regimes? Defective Democracy and Authoritarianism", Journal Democratization, Volume 16, 2009- Issue 2.  
- Steven Levitsky & Lucan A. Way, "The Rise of Competitive Authoritarianism", Journal

دموکراسی‌های هیبریدی به چندین نوع تقسیم‌پذیرند که ذیلاً یک مورد مهم یعنی مدل «دموکراسی تفویضی» به اختصار معرفی می‌گردد:

### دموکراسی تفویضی

برای نخستین بار در سال ۱۹۹۴ «گیلمو او دانل» واژه «دموکراسی تفویضی» را برای تعریف سیستم‌های در حال ظهوری که اساساً ماهیتی معیوب در عرصه حکومت‌داری دارند پیشنهاد داد؛ دانل رژیم‌های از نوع دموکراسی تفویضی را تحت عنوان «حیوان جدید» یاد می‌کند که در برخی کشورها از جمله کشورهای امریکای لاتین ظهور کردند و خاصیت غیر دموکراتیک دارند؛<sup>۱</sup> بدین معنا که در این رژیم‌ها به مقامات دولتی قدرتی تفویض شده است که بدون قید و شرط، خود را نماینده و تجسم ملت بدانند. یا به قول جیمز مالوی<sup>۲</sup> در این نوع دموکراسی‌های (تفویضی) انتخاباتی، فرایند تصمیم‌گیری اقتدارگرایانه، تکنوکراتیک و غیر پاسخگو در برابر توده‌ها و گروه‌های ذی‌نفع خصوصاً در تصمیمات اقتصادی درآمیخته‌اند. (فاضلی ۱۳۸۹: ۱۰۴) معمولاً فرض بر این است که دموکراسی‌های از نوع تفویضی، رژیم‌هایی هستند که در دوران گذار، نهادهای دموکراتیک با میراث استبدادی گذشته ادغام می‌شوند و دو نتیجه حاصل می‌شود:

۱. تداوم نسبی ساختارهای حکومتی حامل اقتدارگرایی. ۲. تداوم رویه حکومت‌داری (رهبری) اقتدارگرا و مونارشی‌محور با اندکی تغییر عقیده نسبت به ارزش‌های دموکراسی.

of Democracy Volume 13 Number 2 April 2002.

-Ergün Özbüdün, (2015) "Turkey's Judiciary and Drift Toward Competitive Authoritarianism", the International Spectator, Italian Journal of International Affairs. ISSN: 0393-2729

-Berken Esen & Sebnem Gumuscu, (2016), "Rising Competitive Authoritarianism in Turkey", The World Quarterly, ISSN: 1143-6597.

- David Collier & Steven Levitsky, "Democracy with Adjectives", World Politics 49 (April 1997). 430-51

- Hybrid Regime/ Wikipedia.

۱- بنگرید به:

"Delegative democracy", By Gullermo O,Donnell, published World Development, 1993.

2. James Malloy



مهم‌ترین متغیرهای [وابسته] تأثیرگذار در ظهور و بروز دموکراسی‌های تفویضی بدین قرار هستند:

۱. عامل ساختاری: وجود بحران‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی و نیاز و علاقه مردم به حل‌وفصل سریع آنها توسط یک شخص یا حزب؛
۲. عامل فرهنگی: تضعیف اعتماد به احزاب و سیاستمداران مختلف کشور و نظم سیاسی ائتلافی؛
۳. عامل سیاسی- نهادی: قطب‌بندی سیاسی، تکه‌تکه شدن سیستم حزبی و عدم نهادینگی آنها.

مهم‌ترین متغیرهای [مستقل] تأثیرگذار در ظهور و بروز دموکراسی‌های تفویضی هم بدین ترتیب هستند:

«تورم، کاهش رشد اقتصادی، کاهش درآمد سرانه، افزایش بدهی عمومی، افزایش نابرابری و بیکاری، کاهش اعتماد به دولت- احزاب پارلمان - رئیس‌جمهور، کاهش رضایت‌مندی از دموکراسی، قطبی شدگی سیاسی، دگرگونی- بی‌ثباتی» (Gonzalez 2014:26).

به‌طور کلی دموکراسی‌های از نوع تفویضی، نه نهادینه شده و نه تحکیم شده هستند؛ بلکه دموکراسی‌ای هستند که به‌رغم نواقصشان همواره پابرجا و تداوم دارند و به ۴ نوع اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. دموکراسی تفویضی تجدیدپذیر [آرژانتین، کلمبیا، اکوادور]؛
۲. دموکراسی تفویضی در حال تشدید [ونزوئلا، پاراگوئه]؛
۳. دموکراسی تفویضی در حال فرسایش [پرو، برزیل]؛
۴. دموکراسی تفویضی در حال ثبات [شیلی- اروگوئه، ترکیه، روسیه] (Gonzalez 2014:8-9).

سه ویژگی اصلی دموکراسی تفویضی [بیشتر از نوع در حال ثبات] شامل ۱. ضد نهادی، ۲. ضد سیاسی و ۳. قیمومتی است (O'Donnell 1993: 3-4). از دیگر خصوصیات فرعی دموکراسی‌های تفویضی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- استفاده از صندوق‌های رأی جهت مشروعیت بخشی به حاکمیت؛
- شخص‌گرایی/ فردمحوری؛
- رویکرد هابزی بر آنها حاکم است؛ رأی‌دهندگان صرف‌نظر از هویت خود، کسی

را انتخاب کنند که برای مراقبت از سرنوشت کشور مناسبتر است. [مسئله امنیت و حفظ تمامیت ارضی مهم است]؛

- حس عاجلیت و منجی‌طلبی مردم جهت حل‌وفصل بحران‌ها به شدت افزایش می‌یابد؛

- وضعیت سیاسی جامعه بسیار احساسی - هیجانی و پرخطر است؛ نامزدهای انتخاباتی مختلف برای بازی برد- باخت مطلق، رقابت می‌کنند؛

- بعد از بازه انتخابات، رأی‌دهندگان به شرایط منفعل باز می‌گردند و همه امور به رهبر سیاسی محول می‌گردد؛

- رهبر سیاسی برای حل‌وفصل امور محوله، یک «سیاست‌گذاری از نوع جادویی» اساساً غیر دموکراتیک نیازمند است؛

- حزب و یا احزابی که رهبر سیاسی را انتخاب و مورد حمایت قرار می‌دهند، دچار کمبود حمایتی از سوی مردم می‌شوند و در نتیجه سیاست «فاصله‌گیری از رهبر سیاسی» را اتخاذ می‌کنند؛

- حامیان درون‌حزبی وابسته به رهبر سیاسی، به دلیل سیاست‌ها و رفتارهای اقتدارگرایانه، رویکرد خنثی و بعضاً انتقادی پیش می‌گیرند؛

- رهبر سیاسی به دلیل رویکردهای تمامیت‌خواهی به انزوای سیاسی دچار می‌شود (Gonzalez 2014:5-6).

در جمع‌بندی و ارزیابی دموکراسی‌های هیبریدی می‌توان چنین ادعا کرد که در این نوع روش حکومتی اساساً دموکراسی «تنها بازی در شهر» نیست، چراکه نخست، ساختار سیاسی به نسبت زیاد حاکم بر دیگر گروه‌ها و نیروهای سیاسی است و رهبران حکومتی از پاسخگویی افقی اجتناب می‌کنند؛ دوم، جامعه مدنی آزاد نیست و معمولاً اثری از جامعه سیاسی خودمختار وجود ندارد؛ سوم، حاکمیت قانون به نسبت زیاد تضعیف شده و استقلال قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی خدشه‌دار شده است؛ چهارم، بلوک اپوزیسیون ناکارآمد و منفعل است و احزاب سیاسی هم به لحاظ ماهیت ساختاری و هم به لحاظ ماهیت درونی از روندی دموکراتیک برخوردار نیستند؛ پنجم، بوروکراسی دولتی کارآمد نیست و به میزان زیادی مانع توسعه است؛ ششم، یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری - رانتی بر بازار حاکم بوده و میزان فساد مالی بسیار گسترده است؛ هفتم، در سیاست خارجی به قوانین بین‌المللی حاکم نگاهی ابزاری و غیرواقعی وجود دارد.

به تعبیر مارینا اوتاوی، در این نوع روش‌های حکومتی یک ممانعت عمدی در برابر فرایند دموکراسی‌سازی وجود دارد و به نظر می‌رسد تحکیم دموکراسی در این نوع نظام‌ها، از درصد شانس بسیار کمی برخوردار است. اساساً این نوع رژیم‌ها، دموکراسی‌های ناقصی نیستند که در مسیر پیشرفت و تثبیت دموکراسی در حال حرکت باشند؛ بلکه این نوع رژیم‌ها مصمم‌اند ظاهری از دموکراسی را حفظ کنند بدون آنکه خود را در معرض مخاطرات سیاسی ناشی از رقابت آزاد قرار دهند. لذا در این رژیم‌ها عرصه محدودی برای رقابت واقعی به‌منظور کسب قدرت وجود دارد. به علت همین محدودیت، پاسخگویی حکومت کاهش می‌یابد. در عین حال، این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی شکل بگیرند، مطبوعات مستقل تا اندازه‌ای فعالیت کنند و برخی مباحث و گفتگوهای سیاسی مطرح شوند (اوتاوی ۱۳۸۶: ۷).

## ۲. دموکراسی‌های حداقلی

دموکراسی‌های حداقلی، از سوی نظریه‌پردازان مختلفی اعم از جرمی بنتام، جان استوارت میل، ژوزف شومپیتر، رابرت دال و... تعریف شده است؛ به‌طور خلاصه، پنج اعتقاد اساسی مشترک میان همه نظریه‌هایی که به‌درستی، «حداقلی - لیبرال» خوانده می‌شوند بدین ترتیب هستند:

۱. اعتقاد به این اندیشه که مردم در جامعه‌ای سیاسی باید آزاد باشند؛
۲. اعتقاد به برابری مردم در جامعه‌ای سیاسی؛
۳. اعتقاد به این اندیشه که نقش دولت باید تعریف شود، به‌نحوی که تقویت‌کننده آزادی و برابری باشد. همه لیبرال‌ها در مورد سه‌تزی در مورد نقش و ساختار دولت اتفاق نظر دارند:

الف) دولت زمانی بیشترین بخت را برای تأمین آزادی و برابری شهروندان دارد که به شکل دموکراسی سازمان‌یافته باشد؛ ب) دولت فقط با تعقیب سیاست‌هایی می‌تواند ضامن آزادی باشد که تساهل و تسامح و آزادی وجدان برای همه شهروندان را متحقق کند؛ ج) دولت نباید خود را وارد این حوزه کند که فرد چگونه می‌خواهد نقشه‌های زندگی‌اش را اجرا کند؛ یعنی وارد حوزه «برداشت شخص از خوب و نیکی» نشود.

۴. اگر قرار است جامعه‌ای مشروع باشد، هر جامعه‌ی سیاسی باید برای افرادی که در آن زندگی می‌کنند، موجه باشد؛

۵. عقل ابزاری است که دولت لیبرال با آن حکومت می‌کند. دیدگاه‌های مذهبی، اخلاقی، یا متافیزیکی مردم هرچه باشد، از آنها انتظار می‌رود در حوزه‌ی سیاسی از طریق استدلال عقلی و با نگرش‌های معقول عمل کنند و استدلال‌های مشروعیت‌بخشی که به مردم ارائه می‌شود تا رضایتشان گرفته شود باید مبتنی بر عقل باشند (همپتن ۱۳۸۰: ۳۱۱-۳۱۴)

منصور انصاری موارد ذیل را به‌عنوان حداقل عناصری می‌داند که برای تبلور دموکراسی ضروری هستند و از آنها با عنوان «ستون‌های دموکراسی» نام می‌برد:

۱. حاکمیت مردم؛
۲. حاکمیت مبتنی بر رضایت فرمان‌برداران؛
۳. حاکمیت اکثریت؛
۴. حقوق اقلیت‌ها؛
۵. تضمین حقوق اساسی بشر؛
۶. انتخابات آزاد؛
۷. برابری در نزد قانون؛
۸. فرایند صحیح قانون؛
۹. محدودیت‌های نهادی بر حکومت؛
۱۰. پلورالیسم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛
۱۱. ارزش‌های تساهل، نسبی‌گرایی و پراگماتیسم (انصاری ۱۳۸۴: ۲۲)

به‌طور کلی، نظریه‌پردازان دموکراسی حداقلی، دولت را بر اساس قابلیت آن در محافظت از «شرایط ضروری برای افراد به‌منظور پیگیری منافعشان بدون خطر مداخله‌ی سیاسی خودسرانه، با هدف مشارکت آزادانه در معاملات اقتصادی، مبادله‌ی نیروی کار و کالا در بازار و منابع مناسب به شیوه‌ی خصوصی»، توجیه کرده‌اند؛ در حالی که در این نوع دموکراسی‌ها، دولت تحت تأثیر قدرتمندترین منافع، قادر به تضمین آزادی و برابری واقعی نیست. به همین دلیل است که منتقدین دموکراسی‌های حداقلی و همچنین نظریه‌پردازان تجدیدنظرطلب و متأخر این نوع دموکراسی‌ها، تأکید می‌کنند برای مبارزه با نابرابری‌ها و تأثیرات مشروعیت‌زدای آنها، «شفافیت بیشتر در عملکرد سازمان‌های عمومی، نمایندگی و دیگر سازمان‌ها، در کنار دموکراتیک‌سازی نهادهای اجتماعی ضروری است». به اعتقاد این طیف نظریه‌پردازها، دموکراتیک‌سازی احزاب و انجمن‌ها مهم تلقی می‌شوند زیرا آنها واسطه‌ی بین جامعه و دولت هستند. طبق گفته‌ی هلد:

اگر امروزه می‌خواهیم دموکراسی به بار نشیند، بازاندیشی درباره‌ی آن به‌منزله‌ی پدیده‌ای دوبعدی ضروری است. یک بُعد، آن متوجه اصلاح قدرت دولت و بُعد دیگر متمرکز بر ساختاربندی مجدد جامعه‌ی مدنی

است. اصل خودمختاری را تنها زمانی می‌توان عملی کرد که ما فرایند «دموکراتیک‌سازی مضاعف / دوجانبه» را به‌مثابه یک ضرورت به رسمیت بشناسیم؛ بدین معنا که دگرگونی مستقل دولت و جامعه مدنی، ناگزیر و واجب است (هلد ۱۳۶۹: ۴۲۸؛ دلپرتا ۱۳۹۷: ۷۴).

در همین راستا هلد معتقد است:

ویژگی اصلی دموکراسی پارلمانی فقط سازوکار انتخاباتی مبتنی بر برابری سیاسی و رأی اکثریت شهروندان نیست؛ ویژگی‌های دیگر عبارت‌اند از: «امکان تداوم فعالیت گروه‌هایی که در انتخابات شکست می‌خورند؛ آزادی مطبوعات و (آزادی فعالیت سازمان‌های غیردولتی)؛ حقوق بشر محدود نشود؛ امنیت عرصه عمومی توسط دولت و دستگاه قضایی مستقل برقرار شود». باینکه در نظریه‌پردازی دموکراسی، هر کدام برای ویژگی‌های مذکور وزن خاصی قائل‌اند، اما اغلب این نظریه‌ها بر سازوکار انتخاباتی آزاد و منصفانه، به‌عنوان شناخته‌شده‌ترین ویژگی دموکراسی، تأکید دارند (هلد ۱۳۶۹: ۴۳۸-۴۰۳).

نظریه‌پردازان، دلایل توجیهی دموکراسی‌های حداقلی را بدین ترتیب عنوان می‌کنند:

- برای اینکه دولت منظم و کارآمدی را تسهیل می‌کند؛
- برای محافظت علیه استبداد واقعی یا تخیل شده اکثریت‌هایی که تابع هوای نفس‌اند و خلق و مزاجشان سریعاً تغییر می‌کنند؛
- تسهیل و ترغیب استیلای جامعه بر دولت.

با این وجود، اگر نظام‌های دموکراسی حداقلی به‌رغم نظریه توجیهی‌شان، کاملاً ضد دموکراتیک نباشند به‌زحمت نمونه‌های پسندیده‌ای از سیاست موجود دموکراتیکی هستند. طوری که مارکسیست‌ها و دیگران، ترتیبات سیاسی لیبرال دموکراسی را به علت «حفظ صورت و ترک محتوای حاکمیت مردمی و کنترل دموکراتیک» تقبیح کرده‌اند. (لوین ۱۳۸۰: ۲۰۳) در یک کلام، در آغاز هزاره جدید نظریه دموکراسی رایج، عمدتاً دموکراسی لیبرال، با چالش‌های فراوانی روبه‌روست که بازاندیشی در نظریه دموکراسی را ضروری و حیاتی کرده است. برخی از این چالش‌ها نظری هستند و به بنیادها و شالوده‌های دموکراسی مربوط می‌شوند. از جمله بحث آزادی و برابری که به‌مثابه جوهره دموکراسی در نظر گرفته می‌شوند. چالش‌های دیگر عملی هستند و عمدتاً به

کژ کارکردهای آن مربوط می‌شود. برای مثال تبدیل شدن دموکراسی به فرایندی برای گردش نخبگان و یا بازی‌های پنهان کارانه احزاب سیاسی (انصاری ۱۳۸۴: ۶۶). اساساً نظریه پردازان دموکراسی‌های حداقلی، به تضاد لیبرالیسم و دموکراسی باور دارند؛ اما بحثشان این است که دموکراسی لیبرال در هر حال، برای محافظت از هر نوع دموکراسی ضروری است؛ «دموکراسی در جامعه مدرن فقط می‌تواند دموکراسی محدودی باشد؛ لیبرال دموکراسی تنها شکل ممکن دموکراسی است که می‌تواند روی دهد». همچنین دفاع رورتی از دموکراسی لیبرال بر پایه این اظهار نظر است که در حال حاضر، صرفاً «واژگان روشمندی وجود دارد که هر کسی را قادر می‌سازد که شهروند گردد» (کارتر و استوکس ۱۳۸۶: ۱۶۴).

لری دایموند پایان روند گذار را استقرار دموکراسی لیبرال می‌داند: «خلاصه کلام، فکر می‌کنم وقتی تعریف بنیانی دموکراسی تحقق یافته باشد گذار پایان می‌یابد: حکومتی که در آن مردم بتوانند رهبران خود را از طریق انتخابات آزاد و عادلانه قابل قبول، با حداقلی از آزادی‌ها برگزینند و به علاوه، پاسخگویی حکومت در فاصله انتخابات تأمین شود. از نظر او استقرار دموکراسی لیبرال پایان روند دموکراسی‌سازی است. همچنین فرانسویس فوکویاما متأثر از دامنه و سرعت گذار به دموکراتیک سال‌های ۱۹۸۹ در اروپا، سخن از «پایان تاریخ» کرد؛ طوری که وی این گذار را به عنوان «نقطه پایان تکامل ایدئولوژی بشر» و جهانی شدن دموکراسی لیبرال را به مثابه «واپسین شکل حکومت انسانی» معرفی کرد.

اما گویا فوکویاما و دیگر نظریه پردازان دموکراسی‌های حداقلی به ویژه دموکراسی لیبرالی بیشتر تحت تأثیر این روند نسبتاً دموکراتیک بودند و به یک معنا تحت تأثیر ایدئولوژی لیبرالیسم - سرمایه‌داری قرار گرفتند؛ چراکه منازعات سال‌های اخیر نشان داد مناظره بر سر ماهیت دموکراسی لیبرال، اصول ویژه‌اش، اشکال نهادی متنوعش و دلایل مناسب در دفاع از آن کماکان ادامه دارد. از این رو، همانند سال‌های ۱۹۸۹، این نکته مهم است که بدانیم مبارزه ایدئولوژیکی بر سر نظریه و عمل دموکراتیک به پایان نرسیده است. در دموکراسی‌های لیبرال که واقع‌گرایی دموکراتیک هنوز ارائه‌دهنده مفروضه‌های بنیادی فعالیت‌های سیاسی نخبگان است؛ فعالیت‌هایی که سمت و سویشان عمدتاً در راستای انتخابات و مدیریت منازعه‌های سیاسی می‌باشد؛ جستجو برای بدیل‌های دموکراتیک حیاتی است. هرچند در جایی که مردم فاقد

حقوق انسانی بنیادی و امنیت قانونی هستند یا توانایی رأی دادن به تغییر حکومت به وسیله ابزار صلح‌آمیز را ندارند، تمهیدات سیاسی برحسب موقعیت تا حدی متفاوت است. به نظر آنهایی که در حکومت‌های دیکتاتوری زندگی می‌کنند، حتی واقع‌گرایی مبتدلی که مبتنی بر قرائت نخبه‌گرایانه از دموکراسی است، می‌تواند ایده‌ای آرمانی به نظر برسد (کارتر و استوکس ۱۳۸۶: ۲۹)

ذیلاً به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های دموکراسی‌های حداقلی که در حقیقت جزو نقاط ضعف و چالش‌های این نوع دموکراسی‌ها نسبت به دموکراسی حداکثری است، اشاره می‌شود:

۱. تأکید بیشتر به حوزه سیاست و کم‌توجهی به حوزه‌های دیگر؛
۲. محدودیت دایره و گستره مشارکت مردم و آزادی آنها؛
۳. تأکید به تکثرگرایی سیاسی به جای تکثرگرایی جامعه مدنی؛
۴. قائل به معنای محدود برابری؛
۵. مرکزیت ثقل قدرت سیاسی نهادهای نمایندگی و سیاسی؛
۶. حاکمیت فردگرایی تملک‌طلبانه؛
۷. دست‌کاری اطلاعات و بساختن افکار عمومی؛
۸. لیبرالیزه شدن دموکراسی و دموکراتیزه شدن لیبرالیسم؛
۹. مرتبط کردن سرمایه‌داری با دموکراسی؛
۱۰. بی‌توجهی به سرمایه اجتماعی و مقبولیت مردمی؛
۱۱. انباشتگی ترجیحات و منافع فردی در درون تصمیم‌های جمعی؛
۱۲. حاکم بودن یک ماهیت سیاسی متمرکز و بوروکراتیک؛
۱۳. روایت سازی یک‌جانبه و تمامیت‌خواه؛
۱۴. بحران مفهومی و نظری؛
۱۵. قائل بر اینکه دموکراسی لیبرال تنها شکل ممکن دموکراسی است؛
۱۶. انعطاف‌پذیری قانون اساسی.

اساساً در دموکراسی‌های حداقلی به‌رغم بُعد تئوریک غنی، در عمل و به‌صورت پراتیک ضعف‌ها و چالش‌های بسیار زیادی وجود دارد؛ لذا با کمی احتیاط می‌توان مدعی شد که در این روش حکومتی هم دموکراسی «تنها بازی در شهر» نیست، چراکه نخست، علی‌رغم تأکید بیشتر بر حاکمیت مردم و مشارکت سیاسی عمیق

و گسترده، همچنان درصد مشارکت مردم بسیار کم و عموماً در رأی دادن خلاصه می‌شود؛ دوم، دایره پاسخگویی افقی رهبران سیاسی محدود است؛ سوم، دولت تحت تأثیر قدرتمندترین منافع، معمولاً قادر به تضمین آزادی و برابری واقعی نیست؛ چهارم، قانون اساسی انعطاف‌پذیر است و حقوق بشر معمولاً نادیده گرفته می‌شود؛ پنجم، دایره و گستره نابرابری‌ها و شکاف‌های طبقاتی بیشتر از حد معمول است؛ ششم، یک فردگرایی تملک‌طلبانه بر سطح جامعه حاکم است؛ هفتم، دموکراسی با نظام سرمایه‌داری عجین شده است.

اساساً به دلیل همین ضعف‌ها و چالش‌هاست که برخی از منتقدین دموکراسی‌های حداقلی و همچنین نظریه‌پردازان تجدیدنظرطلب و متأخر این نوع دموکراسی‌ها، تأکید می‌کنند برای مبارزه با نابرابری‌ها و تأثیرات مشروعیت‌زدای آنها، «شفافیت بیشتر در عملکرد سازمان‌های عمومی، نمایندگی و دیگر سازمان‌ها، در کنار دموکراتیک‌سازی نهادهای اجتماعی ضروری است» (دلپرتا ۱۳۹۷: ۷۴). همچنین در همین راستا است که هلد می‌گوید: «ویژگی اصلی دموکراسی پارلمانی فقط سازوکار انتخاباتی مبتنی بر برابری سیاسی و رأی اکثریت شهروندان نیست؛ ویژگی‌های دیگر عبارت‌اند از: «امکان تداوم فعالیت گروه‌هایی که در انتخابات شکست می‌خورند؛ آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت سازمان‌های غیردولتی؛ حقوق بشر مخدوش نشود؛ امنیت عرصه عمومی توسط دولت و دستگاه قضایی مستقل برقرار شود» (Held 2007: 26-264).

بنابراین به نظر می‌رسد در دموکراسی‌های حداقلی هم فرایند دموکراسی‌سازی هنوز با موانع زیادی مواجه است و امر مهم «تحکیم دموکراسی» تنها با «اصلاح قدرت دولت» و «ساختار بندی مجدد جامعه مدنی» میسر می‌گردد.

### ۳) دموکراسی‌های حداکثری

به‌طور کلی طی دهه‌های اخیر تضعیف دولت‌های حزبی، دولت‌ملت‌ها و دولت‌های رفاه، تهدیدی جدی برای مدل دموکراسی حداقلی مبتنی بر مفهوم لیبرال به ارمغان آورده است. طوری که در نظام‌های لیبرال دموکراسی، احزاب سیاسی به نسبت بیشتری قابلیت و ظرفیت واسطه‌گری میان جامعه مدنی و نهادهای سیاسی را از دست داده‌اند. شاید به تعبیری بتوان گفت احزاب عملکرد خود در انتخاب پرسنل سیاسی را حفظ کرده‌اند، اما «مشارکت سیاسی» به‌منزله کمکی به طرح‌های سازمان‌دهی جامعه، دیگر



از دریچه احزاب گذر نمی‌کند. در واقع، یک‌چهارم آخر قرن بیستم و دو دهه اول قرن جدید، بی‌میلی اساسی و روبه‌رشدی به بسیاری از نهادهای خاص دموکراتیک وجود داشته است و در این میان، بدترین نهادها احزاب بودند. در مجموع، پژوهش‌های تطبیقی نشان داده‌اند که در آغاز هزاره جدید، شهروندان از احزاب سیاسی دورتر شده‌اند، از نخبگان و نهادهای سیاسی بیشتر انتقاد می‌کنند و در برابر دولت‌ها، کمتر جهت‌گیری مثبت دارند.

به همین دلایل، در دموکراسی‌های حداکثری، به جای «رقابت» بین نیروهای سیاسی، به موضوع «مشارکت و ائتلاف همه نیروهای عمده مختلف سیاسی و ائتیک» تأکید می‌شود؛ این مدل از دموکراسی به جای رقابت، بر «توافق» نخبگان و نیروهای سیاسی برای اداره حکومت تأکید دارد. به عبارت دیگر، برخلاف دموکراسی‌های حداقلی از نوع اکثریتی که حزب پیروز در انتخابات، قدرت را در قبضه خود داشته و در مقابل، حزب بازنده که معمولاً حزب اقلیت است محکوم به ماندن در وضع اپوزیسیون است، در دموکراسی‌های حداکثری تشکیل حکومت ائتلافی بوده و همه نیروهای سیاسی می‌توانند به نسبت آراء و کرسی‌های کسب شده در مجلس، در اداره امور کشور دخیل باشند. به طور کلی در مدل دموکراسی‌های حداکثری - توافق، بر فراگیر بودن، چانه‌زنی و مصالحه تأکید می‌شود.

دیوید هلد، معتقد است مدافعان لیبرال دموکراسی، در نتیجه تأکید بر حکومت، از برخی مسائل کلیدی غفلت کرده‌اند. وی این مسائل را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. اول آنکه ساختار جامعه مدنی مانند مالکیت خصوصی بر دارایی مولد و نابرابری‌های جنسی و نژادی، شرایط لازم برای برخورداری از آرای مساوی و مشارکت مؤثر را فراهم نمی‌کند؛

۲. دوم آنکه ساختار از جمله دستگاه‌های عریض و طویل و غالباً غیرمسئول بوروکراتیک، وابستگی نهادی به فرایندهای انباشت سرمایه و نیروی سازمانی کافی برای تنظیم مرکزیت قدرت مدنی را پدید نمی‌آورند.

به نظر هلد، شرایط مشارکت دموکراتیک، شکل کنترل دموکراتیک و عرصه تصمیم‌گیری دموکراتیک از جمله مسائلی هستند که در سنت لیبرال دموکراسی به قدر کافی بررسی نشده و تحقق عملی دموکراسی منوط به ایجاد شرایط و رفع موانع آنهاست: «قدرت تصمیم‌گیری باید برکنار از نابرابری‌ها و قیودی باشد که تملک

سرمایه خصوصی تحمیل می‌کند». در همین راستا، وی پیشنهاد اصلاح ساختار جامعه مدنی و نیز دولت را می‌دهد تا خودمختاری به‌عنوان جوهر دموکراسی تحقق یابد (شفیعی‌فر ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳؛ هلد ۱۳۶۹: ۴۵۰-۴۲۷).

دیوید هلد، دموکراسی را پدیده‌ای دوسویه می‌داند که از یک‌سو به تغییر شکل قدرت و از سوی دیگر به تجدید ساختار جامعه مدنی معطوف بوده و خودمختاری فقط در پرتو این فرایند دموکراتیزه کردن دوجانبه قابل حصول است. پیش‌نیاز فرایند دموکراتیزه کردن دوجانبه، پذیرش این اصل است که قدرت تصمیم‌گیری صور و محدودیت‌های عمل دولت و جامعه مدنی به‌گونه‌ای بازاندیشی شود که هم دولت پاسخگوتر شود و هم فعالیت‌های غیردولتی را به نحوی دموکراتیک سامان دهد. از این نظر، دموکراسی باید از حوزه حکومت به حوزه اجتماع و جامعه مدنی تسری یافته و در آن گسترده شود و مالکیت خصوصی نمی‌تواند و نباید مانع آن باشد.

به همین دلیل دیوید هلد معتقد است قوانین اساسی کشورها باید جامعه مدنی را بازبینی و اصلاح کنند؛ زیرا مجموعه‌های قدرتمندی از مناسبات و سازمان‌های اجتماعی که بتوانند با بهره‌گیری از زمینه عملکردشان، نتایج دموکراتیک را تحریف کنند، با دموکراسی ناسازگار است. کاستن از نفوذ و قدرت محدودکننده اصناف، محدود کردن فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ (مانند نمایندگان صنایع، اتحادیه‌های کارگری شاغل در بخش‌های کلیدی صنعت) برای تعقیب بی‌حساب و کتاب منافع خویش و از بین بردن امتیازات قانونی که برخی از گروه‌های اجتماعی نژادی یا قومی به زیان دیگران از آن برخوردارند، برخی از مسائلی می‌باشند که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرند. از این نظر، همان اندازه که تحقق خودمختاری دموکراتیک بدون جامعه مدنی امن و مستقل ممکن است، دموکراتیزه کردن جامعه مدنی بدون وجود دولت دموکراتیک متعهد به انجام اقدامات جدی در زمینه توزیع مجدد نیز ناممکن است. دموکراسی اجتماعی، زندگی دموکراتیک را بیش از رأی دادن ادواری دانسته، فضای فعالیت مردم را صرفاً به قلمرو خصوصی جامعه مدنی محدود نمی‌کند. اعمال افراد در حوزه عمومی بستگی به منابع در دسترس آنها دارد و دموکراسی اجتماعی می‌خواهد با ایجاد فرصت‌های برابر برای مردم (به‌منظور بروز استعدادهای خود در مقام شهروندی) این زندگی را تحقق بخشد (شفیعی‌فر ۱۳۸۳: ۶۵-۱۵؛ هلد ۱۳۶۹: ۴۳۷-۴۳۶).

در حقیقت اصل «خودمختاری»، اساسی‌ترین مفهوم دموکراسی و برگردان دقیق‌تر آن «خود آئینی» می‌باشد. خود آئینی بر آن استعداد انسان‌ها دلالت می‌کند که می‌توانند خودآگاهانه استدلال کنند، خود اندیش (self-reflective) و خودسامان بخش (self-determining) باشند. این استعداد متضمن توانایی سنجش، داوری، انتخاب و اثرگذاری بر جریان‌های عملی ممکن در زندگی خصوصی و عمومی است. جوهره دموکراسی رسیدن به چنین «خود آئینی» است؛ در جایی که به هر دلیل این خود آئینی انکار شود، دیگر حتی نمی‌توان از دموکراسی صحبت کرد. در جایی دموکراسی تأسیس می‌گردد که خود انسانها برای زندگی خصوصی و عمومی خود قانون وضع کنند (انصاری ۱۳۸۴: ۸).

بر همین اساس، دیوید هلد مدل آرمانی و مطلوب خود را خودمختاری دموکراتیک یا سوسیالیسم لیبرال می‌نامد که اصل بنیادی و توجیه‌کننده آن برابری است. بدین منظور، نظام حقوقی و قانون اساسی کشورها علاوه بر تصریح حقوق برابر برای رأی دادن، باید حقوق برابر در بهره‌برداری از شرایط مشارکت مؤثر را هم شامل می‌شود. حقوق اجتماعی مثل مراقبت از کودکان، بهداشت و آموزش و نیز حقوق اقتصادی باید در نظام حقوقی مورد حمایت قرار گیرند؛ زیرا بدون حقوق اجتماعی و اقتصادی، نمی‌توان از حقوق سیاسی بهره گرفت و بدون حقوق سیاسی هم اشکال تازه‌ای از نابرابری قدرت و ثروت پدید می‌آید که اعمال آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی را مختل می‌کند. (انصاری ۱۳۸۴: ۴۳۲) حق برابر در برخورداری از منابع مادی از طریق توزیع عادلانه ثروت و درآمد نیز بخشی از حقوقی است که دیوید هلد تصریح آن را در قانون اساسی به‌عنوان سند رسمی و میثاق ملی لازم می‌داند و جزو تعهدات دولت در قبال شهروندان می‌شمارد (انصاری ۱۳۸۴: ۴۳۰).

در دموکراسی‌های حداکثری، اگرچه به دلیل نابرابری‌های اقتصادی- فرهنگی و... شهروندان و سوژه‌های انسانی در بستر مشارکتی برابر، تولید اندیشه و تفکر نمی‌کنند و به تبع آن، رأی‌دهی و انتخاب سیاسی‌شان هم مستقل و آزاد نیست؛ اما ارتباطات انسانی، برابری شهروندان را در بستر دموکراسی‌های حداکثری استمرار می‌بخشد و بدین ترتیب به قدرت اجتماعی دست می‌یابند. در حقیقت امتیاز اصلی دموکراسی‌های حداکثری نسبت به دموکراسی‌های حداقلی هم همین نکته است: «معمولاً یک تکاپو و تلاش معقول (مشورت و گفتگو) برای کسب توافق بیشتر در خصوص موضوعات

و مسائل سیاسی - اجتماعی و غیره وجود دارد و این امر از نفوذ سیاسی روابط قدرت و نقش دولت می‌کاهد». به تعبیری دیگر، در دموکراسی‌های حداکثری، با تغییر روند «مونولوگ» به «دیالوگ»، دیگر دولت تصمیم‌گیرنده نهایی نیست. مثلاً میخائیل باختین معتقد است: «دیالوگ به روی تفکر و آزادی گشوده است در حالی که مونولوگ واجد خصلتی استبدادی و سرکوبگر است. به همین سان هانا آرنهت جوهره سیاست را سخن‌ورزی و بیان می‌داند و از نظر او انسانها به این دلیل موجودات سیاسی هستند که قدرت تکلم دارند. به نظر وی خشونت به‌مثابه پدیده‌ای مقابل سیاسی اساساً گنگ، لال و خاموش است. سیاست یعنی گفتگو، حرف زدن و مباحثه کردن. به نظر هابرماس هم دموکراسی در «وضعیت کلامی آرمانی» متحقق می‌شود، یعنی در جایی که ارتباطات انسانی غیر اجبارآمیز حاکم باشد. ارتباطات انسانی تحریف شده اساساً در تعارض با دموکراسی قرار می‌گیرند» (انصاری ۱۳۸۴: ۱۲).

نکته مهم دیگر اینکه طبق دموکراسی‌های حداکثری، مشارکت به حاشیه رانده شدگان یا در حاشیه قرار گرفتگان، ابزاری برای کاهش نابرابری‌هاست، چراکه یک حوزه عمومی دموکراتیک باید سازوکارهایی برای شناسایی و بازنمایی فریادها و دیدگاه‌های کسانی ارائه کند که به آنها، ظلم شده است (دلپرتا ۱۳۹۷: ۸۲-۷۲). همچنین در دموکراسی‌های حداکثری، معمولاً به اهمیت اولویت‌بندی مطالبات، دیدگاه‌ها و یا عقاید در طول فرایند تعامل و گفتگو تأکید می‌شود که هدف اصلی، اهمیت دادن به دیدگاه‌های غیرها / دگرها و در حاشیه قرار گرفتگان است.

در دموکراسی‌های حداکثری، بر اهمیت درگیر شدن شهروندان چیزی فراتر از انتخابات تأکید می‌شود. در این نوع دموکراسی‌ها، نظریه مشارکت ترویج‌کننده مشارکت مستقیم مردم در نظارت و کنترل نهادهای جامعه، از قبیل حوزه‌های کار و اجتماع محلی یا مشارکت شهروندان در تعیین شرایط زندگی اجتماعی‌شان است که ماهیت معتبر و عقلانی عقاید همه افراد را مسلم می‌داند. به همین دلیل است که در دموکراسی‌های حداکثری تأکید می‌شود که شهروندان باید به اندازه عرصه‌های تصمیم‌گیری، فرصت‌های مشارکت نیز داشته باشند. بدین معنا که مشارکت کامل فرایندی است که در آن، همه اعضای یک نهاد تصمیم‌گیرنده برای تعیین پیامد تصمیمات، قدرت مساوی داشته باشند و شهروندان تحت کنترل آن، در تصمیم‌گیری‌هایی شرکت می‌کنند که بر زندگی‌شان تأثیر دارد. به‌طور خلاصه، این

دموکراسی‌ها، به دنبال بیشینه کردن مشارکت مردم در اداره دموکراسی و دستیابی به توافقی فراگیر در راستای سیاست‌هایی هستند که حکومت می‌بایست دنبال کند. در این مدل نظام‌ها، هدف پراکنده‌سازی، تسهیم و محدود کردن قدرت با روش‌های گوناگون است (Lijiphart 2012:30).

در این راستا «تیلور» معتقد است خواست‌های اساسی آرمان دموکراتیک آن است که «مردم باید قواعد و تصمیم‌ها را تصویب و تعیین کنند»؛ منظور اینکه: ۱. توده مردم بایستی بتوانند اظهارنظرهایی درباره مسیر آینده خود داشته باشند، نه اینکه صرفاً به آنها گفته شود که چه کار کنند؛ ۲. این اظهارنظرها بایستی اصیل باشد، نه آنکه به وسیله تبلیغات، اطلاعات غلط و ایجاد هراس‌های نامعقول دست‌کاری شود؛ ۳. این قواعد و تصمیم‌ها باید تا حدی بازتاب عقاید و خواست‌های مورد توجه مردم باشد به نحوی که بتوانند در برابر پیش‌داوری‌های غیرارادی و مبتنی بر اطلاعات غلط موضع‌گیری نمایند (کارتر و استوکس ۱۳۸۶: ۲۶۷).

در دموکراسی‌های حداکثری بر این نکته تأکید می‌شود که مشارکت، گذشته از مقتضی و بجا بودن، مفید نیز هست. از میان تأثیرهای ابزاری مثبت مشارکت، باید به دفاع در مقابل قدرت خودکامه، اتخاذ تصمیم‌های روشن و افزایش مشروعیت آن تصمیم‌ها، اشاره کرد. با وجود این، مزایای مشارکت نه تنها به لحاظ مشروعیت بی‌واسطه که به لحاظ اجتماعی کردن در حال رشد منافع و کنش‌ها برای خیر عموم، تحسین می‌شود. تصور بر این است که مشارکت تأثیر مثبت بر شهروندان دارد. فضای مشارکت به «مدرسه دموکراسی» تبدیل می‌شود: هرچه مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری بیشتر شود، به همان میزان، آگاه‌تر و روشن‌تر می‌شوند و به همان میزان در انتخابات ملی رأی می‌دهند. شهروند فعال، زیرک و آگاه، بهره‌وری نظام‌مند و رفاه فردی و جمعی را افزایش می‌دهد؛ بنابراین مشارکت، چرخه‌ای درست و اخلاقی ایجاد می‌کند: فرصت‌های مشارکت و اعتماد و کنشگری را برمی‌انگیزد و در نتیجه، انگیزه‌های مشارکت را بازتولید می‌کند و تأثیرات مشارکت را بهبود می‌بخشد. در واقع، مشارکت در فعالیت مدنی، افراد را از لحاظ شیوه تفکر جمعی آموزش می‌دهد؛ با این فرض که شهروند بودن در فعالیت‌های مدنی با حس اجتناب‌ناپذیر سرزندگی عمومی و عدالت همراه است. در این مفهوم و برای تفسیر نظر باربر، می‌توان گفت که سیاست تبدیل به دانشگاه

خود، شهروندی تبدیل به باشگاه و مشارکت تبدیل به معلمش می‌شود (دلپرتا ۱۳۹۷: ۷۹-۷۸).

از نظر پیتر پاچراچ، مشارکت دموکراتیک یعنی «فرایندی که در آن، افراد مسائل عمومی را که برایشان مهم است و به‌طور مستقیم بر زندگی آنها اثر می‌گذارند، تدوین و درباره آنها بحث کنند و راجع به آنها تصمیم‌گیری کنند. این فرایند کم‌وبیش مداوم است و بر مبنای رودررو انجام می‌شود؛ مبنایی که در آن، مشارکت‌کنندگان از تدوین مسائل گرفته تا تعیین سیاست‌ها، حرف تقریباً یکسانی در تمامی مراحل دارند» (Bachrach 1975: 41).

در دموکراسی‌های حداکثری، معمولاً درک روشنی از اهمیت احساس یگانگی میهن‌پرستانه شهروندان با جامعه وجود دارد. این احساس یگانگی شدنی است چون درک مدنی و جمهوری خواهانه از آزادی فقط به‌عنوان ویژگی زندگی خصوص افراد مستقل - یا به عبارتی برداشت لیبرالی «آزادی منفی» - مطرح نبوده، بلکه به‌عنوان خیر عمومی یک جامعه سیاسی خاص مطرح است. آزادی با حوزه سیاسی خودگردان پیوند دارد؛ حوزه‌ای که شهروندانش در شکل‌گیری زندگی عمومی جامعه، از نظر سیاسی فعال هستند. ایده‌آل جمهوری خواهان، حکومت خودگردان مردمان آزاد است (کارتر و استوکس ۱۳۸۶: ۲۶۵-۲۶۶).

دموکراسی‌های حداکثری طیف مختلفی از دموکراسی‌ها، نظیر دموکراسی‌های مشارکتی، مشورتی - گفتگویی، توافقی، ارتباطی، رفاهی، رادیکال و... را شامل می‌شود. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این نوع دموکراسی هم می‌توان به آلن دو بنوا، مکفرسون، هابرماس و... اشاره نمود.

برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های دموکراسی‌های حداکثری که در حقیقت نقطه قوت و امتیاز این نوع دموکراسی نسبت به دموکراسی‌های دیگر است، بدین ترتیب هستند:

۱. حق اظهار نظر و مشارکت عملی شهروندان؛
۲. استمرار و تداوم برابری شهروندان در عرصه‌های مختلف و حفظ قدرت آنها؛
۳. اعمال محدودیت‌های سخت بر اصل نمایندگی؛
۴. پذیرش هم‌زمان چهارچوب نهادی و ارزش ذاتی دموکراسی؛
۵. تأکید بر نظارت و کنترل مستقیم مردم؛
۷. تأکید بر تأثیر مثبت مشارکت بر روحیه و روان شهروندان؛

۸. شمول گرایی؛ یعنی هیچ فردی یا گروهی از دایره حقوق و امتیازات خارج نیست؛  
 ۹. باور به این اصل که «انتظارات دموکراتیک عمومی به اصلاحاتی فراتر از اشکال سنتی دموکراسی نمایندگی، نیازمند است».

۱۰. افزایش گستره مشروعیت برای شهروندان معترض؛

۱۱. بهره‌وری بالا در استفاده از منابع سیاسی؛

۱۲. درک روشنی از اهمیت احساس یگانگی میهن‌پرستانه شهروندان با جامعه؛

۱۳. توجه بر اصل خودمختاری؛

۱۴. تسهیم قدرت قوه مجریه در کابینه‌های ائتلافی فراگیر (الگوی حکومتی تناسبی)؛

۱۵. توازن قدرت میان قوای مجریه و مقننه؛

۱۶. انعطاف‌ناپذیری قانون اساسی؛

در دموکراسی‌های حداکثری همان‌طور که در تعریف و تشریح این روش حکومتی نمایان است می‌توان شمایی از جامعه دموکراتیک حقیقی و یوتوپیایی را متصور بود. لذا می‌توان مدعی شد که در این نوع روش حکومتی، دموکراسی به «تنها بازی در شهر» تبدیل شده است؛ چراکه نخست، مشارکت سیاسی مردم و اصل خودمختاری به نسبت زیاد محقق می‌شود؛ دوم، میزان پاسخگویی رهبران سیاسی بسیار بالاست و گردش نخبگان سیاسی امری رایج و مقبول است؛ سوم، قانون اساسی معمولاً انعطاف‌ناپذیر است و قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی از استقلال عمل برخوردار هستند؛ چهارم، الگوی حکومتی تناسبی برقرار است و قدرت قوه مجریه تسهیم می‌شود؛ پنجم، بلوک اپوزیسیون بسیار کارآمد است و ماهیت احزاب سیاسی شفاف و روندی دموکراتیک دارند. ششم، گستره مشروعیت شهروندان معترض و منتقد زیاد است؛ هفتم، شمول‌گراست؛ به این معنا که دایره آزادی، برابری و عدالت همه اقشار جامعه را در برمی‌گیرد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله رابطه میان روش حکومتی با فرآیند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی را در قالب سه مدل دموکراسی هیبریدی، دموکراسی حداقلی و دموکراسی حداکثری مورد ارزیابی و سنجش قرار دادیم. یافته اصلی این است که هرچند به لحاظ تئوریک و مانیفستی در هر سه مدل مذکور به فرآیند دموکراسی‌سازی تأکید شده است و

معمولاً حاکمان سیاسی این فرایند را الگوی حکومتی خود قرار می‌دهند؛ اما امر مهم «فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی» به نسبت زیاد تنها در «دموکراسی‌های حداکثری» محقق می‌شود. چراکه در این نوع نظام‌های حکومتی، هم مشارکت سیاسی مردم به بیشترین میزان ممکن محقق می‌گردد و حکومت در روند تصمیم‌گیری جمعی‌اش به منافع تمام شهروندان توجه یکسان دارد.

اما در دموکراسی‌های حداقلی معمولاً فرایند دموکراسی‌سازی به صورت موفقیت‌آمیز سپری نمی‌شود و تحکیم دموکراسی با موانعی بیشتر متأثر از حوزه ساختار سیاسی مواجه است. به اعتقاد نگارندگان این مقاله، اساساً دموکراسی‌های حداقلی دچار یک بحران مفهومی و نظری هستند که این امر به‌طور بنیادین مانع تکمیل فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی در این نوع نظام‌ها شده است.

در دموکراسی‌های هیبریدی هم به نسبت زیاد فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی با مانع‌های جدی روبروست، طوری که به نظر می‌رسد بخش زیادی از این موانع نظیر دست‌کاری قانون اساسی و نظام انتخاباتی، تضعیف استقلال قوه قضائیه و دادگاه قانون اساسی، اعمال محدودیت علیه جامعه مدنی، احزاب سیاسی و رسانه‌های ارتباطی از سوی ساختار حکومتی ساخته و پرداخته می‌شوند. اساساً در دموکراسی‌های حداقلی و به‌ویژه دموکراسی‌های هیبریدی، فرایند دموکراسی‌سازی تنها در برخی خطوط مشخص شده جریان می‌یابد و این امر مانع تکمیل این فرایند و تحکیم دموکراسی می‌گردد. به همین دلیل هم در این نوع حکومت‌ها، «حاکمیت مردم» به معنای واقعی آن به میزان زیادی منتفی است. بنابراین تأکید نگارندگان بر این است که برای تحقق واقعی نظام دموکراتیک و برقراری اراده و رأی مردمی، باید روش حکومتی نظام‌های سیاسی اعم از دموکراسی حداقلی و هیبریدی به روش حکومتی حداکثری تغییر یابد.

نمودار ذیل رابطه [قرابت و دوری] سه مدل حکومتی با فرایند دموکراسی‌سازی و تحکیم دموکراسی را نشان می‌دهد:





## منابع و مآخذ

- انصاری، منصور (۱۳۸۴) *دموکراسی گفتگویی؛ امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس*، تهران: نشر مرکز.
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶) *گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی*، مترجم: سعید میرترابی، تهران: نشر قومس .
- دلاپرا، دوناتلا (۱۳۹۷) *می‌توان دموکراسی را نجات داد*، ترجمه: سعید کشاورزی و علی روحانی، تهران: نشر ثالث.
- شفیعی‌فر، محمد (۱۳۸۳) «دموکراسی و عدالت اجتماعی با تأکید بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۷.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۹) بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی، تهران: نشر کندوکاو.
- کارتر، اپریل و استوکس، جفری (۱۳۸۶) *دموکراسی لیبرال و منتقدان آن*، ترجمه حمیدرضا رحمانی‌زاده دهکردی، تهران: نشر دانشگاه علامه طباطبائی.
- کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶) *گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)*، تهران: نشر گام نو.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰) *طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی*، ترجمه و تحشیه انتقادی: سعید زیباکلام، تهران: نشر سمت.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹) *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه: عباس مخبر، تهران: نشر روشنگران.
- همپتن، جین (۱۳۸۰) *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

- Bachrach, Peter (1975) Interest, Participation and Democratic Theory. In: Pennock, R. & Chapman, J. (eds) *Nomos XVI, Participation in Politics*. New York, Lieber- Atherrto, pp.
- Collier, David & Levitsky, Steven (April 1997) "Democracy with Adjectives; Conceptual Innovation in Comparative Research"; *World Politics* 49
- Diamond, Larry Jay (April 2002) "Thinking About Hybrid Regimes", *Journal of Democracy*, Volume 13, Number 2.
- Gonzalez, Lucas (2014) *Unpacking Delegative Democracy: Digging into Empirical Content of a Rich Theoretical Concept*, In book: *Reflections on Uneven Democracies*, Publisher: Johns Hopkins University Press, Editors: Daniel Brinks, Marcelo Leiras, & Scott Mainwaring.
- Held, David (2007) *Models of Democracy*, Polity Press.
- Lijphart, Arend (2012) "Patterns of Democracy: Patterns of Democracy Forms & Performance in Thirty- Sixes Countries", Yale University Press/ New Haven & London.
- Linz, Juan J. & Stephan, Alfred (1996) *Toward Consolidation Democracies*; *Journal of Democracy*. Vol. 7, No. 2.
- Matthijs, Bogaards (2009) "How to Classify Hybrid Regimes? Defective Democracy and Authoritarianism", *Journal Democratization*, Volume 16, - Issue 2.
- O'Donnell, Guillermo (1993) "Delegative democracy", By, published World Development.
- Özbüdün, Ergün, (2015) "Turkey's Judiciary & Drift Toward, Competitive Authoritarianism", *the International Spectator, Italian Journal of International Affairs*. ISSN:
- Steven Levitsky & Lucan A. Way (April 2002) "The Rise of Competitive Authoritarianism", *Journal of Democracy* Volume 13 Number 2.
- Berken Esen & Sebnem Gumuscu, (2016) "Rising Competitive Authoritarianism in Turkey", *The World Quarterly*, ISSN: 1143-6597.